

نادر شاه

• فاطمه دفتری



■ تاریخ سیاسی - نظامی دوران نادر شاه
 ■ ابوتراب سردادور
 ■ تهران: نگارستان کتاب، ۱۳۸۸، تعداد صفحات: ۱۲۳۴

درباره‌ی نادرشاه و ایران دوره‌ی نادری کتاب‌های متعددی به زبان‌های گوناگون نوشته شده است و محققان و مورخان به تحقیق در مورد زندگی و سرگذشت او پرداخته‌اند. بیشتر این کتاب‌ها، چه کتاب‌های منبع و چه کتاب‌های تحقیقی جدید، وقایع‌نگاری صرف هستند و تنها به ذکر رویدادهای تاریخی پرداخته‌اند. مؤلفان این کتاب‌ها تنها به بررسی زندگی نادر و جنگ‌ها، موفقیت‌ها و یا ناکامی‌های او پرداخته و می‌پردازند. برخی از این مؤلفان گاه نادر را تا حد یک اسطوره، که توانست کشورش را از دست بیگانگان رهایی بخشد و حکومتی ملی تشکیل دهد، بالا می‌برند، و برخی دیگر از او موجودی خونخوار و جنگجو در ذهن خوانندگانشان می‌سازند. چنان که گویی نادر به وجود آورنده‌ی تمام حوادث عصر خویش بوده و چیزی جز خون و شمشیر و زر و سیم نمی‌شناخته است. اما آن چه که این مورخان به آن بی‌توجه بوده‌اند این است که تاریخ یک رمان نیست که در آن تنها به سرگذشت یک فرد، بدون در نظر گرفتن مجموعه‌ای از عوامل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و مذهبی که آن فرد در آن رشد یافته است، پرداخته شود.

عصری که نادر در آن به بلوغ رسید، از نظر سیاسی، اجتماعی و تا حدی اقتصادی زمینه را برای ظهور یک فرد قدرتمند فراهم ساخت. اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی ایران در عهد شاه سلطان حسین و پسرش شاه طهماسب دوم صفوی بسیار نامطلوب بود. حمله‌ی افغان‌ها به ایران و ضعف و ناتوانی حکومت مرکزی در دفع یورش ایشان شرایط کشور را از جنبه‌های مختلف آشفته ساخته بود. این شرایط حاکم، زمینه را برای ظهور فردی که به عنوان ناجی وطن شناخته شود و بتواند قدرت را به دست بگیرد فراهم کرد. شاید اگر نادر با همان شخصیت و همان استعدادها و توانایی‌های نظامی، در زمان شاه عباس اول زندگی می‌کرد نمی‌توانست از حد یک فرماندهی نظامی بالاتر رود. علاوه بر این نباید فراموش کرد که اگر نادر به هندوستان حمله کرد و اگر توانست در طول دوره‌ی حکومت خود به فتوحات بزرگی دست پیدا کند، سربازانی بودند که در رکابش جنگیدند و رعایایی که مخارج سنگین و طاقت فرسای این لشکرکشی‌ها را بر دوش گرفتند.

پس برای بررسی یک دوره‌ی تاریخی نباید از سرگذشت توده‌ی مردم که نیروی اصلی تأمین‌کننده‌ی نیازهای جامعه بوده‌اند و بلاهای متعددی بر سر آنان نازل می‌شده است غافل بود. باید در نظر داشت بررسی وضعیت اقشار مختلف مردم برای شناختن حکومت‌های گذشته اهمیت دارد، در غیر این صورت تاریخ صرف پرداختن به شرح حال پادشاهان و حکمرانان خواهد بود

و هرگز نمی‌توان عنوان علم تاریخ بر آن نهاد. البته برای تاریخ علمی هم مسأله‌ی جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها اهمیت‌ی خاص دارد. در این گونه بررسی‌های تاریخی، ابتدا باید علل اجتماعی و اقتصادی جنگ‌ها و سپس عواقب و نتایج آن‌ها را بررسی کرد و در خلال این موضوعات بنیادی به بررسی احوال شخصیت‌های تأثیرگذار بر حوادث تاریخی پرداخت، نه آن‌که اشخاص را عامل اصلی در شکل‌گیری رویدادهای تاریخی به شمار آورد.

کتاب تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادر شاه نوشته‌ی سرلشگر ابوتراب سردادور از جمله کتاب‌های تاریخی است که در آن نادر به یک اسطوره تبدیل شده است. اگر چه نادر شاه مردی بزرگ و فرماندهی باتدبیر و شجاع بود که توانست به فتوحاتی عظیم دست بزند اما باید در نظر داشت که او نیز انسان بود و تحت تأثیر شرایط و موقعیت‌های مختلف به خشونت‌ها و رفتارهای غیر متعارف دست می‌زد. پس برای ارائه تاریخی درست باید شخصیت و نیز فعالیت‌های سیاسی و نظامی او را با تمام کاستی‌ها و یا توانایی‌هایش مورد بررسی قرار داد.

این کتاب دنباله کتاب «جنگ و عشق» یا تاریخ عصر شاه عباس، اثر همین نویسنده، است. کتاب تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادر شاه در سال ۱۳۵۴ تألیف شده و شامل یک پیشگفتار و هجده بخش است.

بخش اول حوادث دوران میانی حکومت شاه عباس کبیر تا نادرشاه افشار را در بر می‌گیرد. این بخش تاریخ سلطنت شاه صفی، شاه عباس دوم، شاه سلیمان و شاه سلطان حسین را شامل می‌شود که از سال ۱۰۰۷ تا ۱۱۰۱ برابر با ۱۶۲۹ تا ۱۷۲۲ میلادی در ایران حکومت کرده‌اند.

بخش دوم به بررسی وضعیت و جایگاه روحانیون در دربار صفوی پرداخته و نقش ایشان در اداره امور کشور به ویژه در زمان چهار پادشاه ناتوان و ضعیف‌النفس آخر سلسله‌ی صفویه را مورد بررسی قرار داده است. همچنین به تحلیل اوضاع اجتماعی و نامنی حاکم بر کشور و نیز اوضاع ارتش ایران در نیم قرن پایانی حکومت سلسله صفوی پرداخته است.

بخش سوم شورش‌های سال‌های پایانی حکومت شاه سلطان حسین را در بر دارد. در قسمت اول این فصل به شورش غلزایی‌ها و ابدالی‌ها پرداخته شده است. نویسنده ابتدا شرح مختصری از پیشینه‌ی این قوم و وضعیت ایشان در زمان مورد بحث ارائه داده و سپس به بررسی شورش ایشان به رهبری میرویس پرداخته است. میرویس که به دنبال شورش غلزایی‌ها و بلوچ‌ها علیه عبدالله خان حاکم قندهار به‌عنوان کلانتر کنترل شهر را در دست گرفته بود آن‌جا را به مرکز ایل غلزایی تبدیل کرد. حکومت مرکزی، فردی گرگی به نام گرگین خان را برای سرکوب شورشیان اعزام کرد، اما گرگین خان نتوانست کاری از پیش ببرد چرا که میرویس توانسته بود با سفر به دربار صفویان و اعطاء هدایا و پیشکش‌های فراوان به درباریان توجه ایشان را جلب کند. میرویس با ترفندهای زیرکانه و با اغفال گرگین خان نتوانست او را شکست دهد و قندهار را تسخیر کند. حکومت مرکزی پس از آن‌که از روابط دیپلماتیک و اعزام سفیران به نزد میرویس نتیجه‌ای نگرفت لشکری ناکارآمد به فرماندهی کیخسروخان گرگی در ۱۱۲۲ عازم قندهار کرد که جز شکست نتیجه‌ای در پی نداشت. پس از این پیروزی، غلزایی‌ها به مدت هفت سال آزادانه و به صورت مستقل حکومت کردند. در این بازه زمانی میرویس وفات یافته بود و برادرش عبدالعزیز و سپس پسرش محمود به حکومت قندهار رسیده بودند.

هم‌زمان با شورش غلزایی‌ها، ابدالیان نیز در هرات سر به شورش برداشتند و با توجه به ناتوانی حاکمان هرات و فرماندهانی که از اصفهان به هرات اعزام شدند این شهر به دست سر دسته شورشیان یعنی عبدالله خان و پسرش اسدالله خان ابدالی افتاد اما شورشیان ابدالی و غلزایی خیلی زود با یکدیگر به جنگ پرداختند. و محمود غلزایی توانست ابدالیان را شکست دهد و سر اسدالله خان را برای شاه سلطان حسین بفرستد و با لقب حسین‌قلی خان حکومت قندهار را به دست گیرد.

بخش چهارم کتاب شامل چهار قسمت است که نویسنده در آن سعی دارد اوضاع آشفته حاکم بر دربار شاه سلطان حسین و سلطه‌ی خرافات و لابی‌گری را در میان طبقه حاکمه‌ی کشور برای خوانندگان تشریح کند و زمینه‌های یورش محمود غلزایی به اصفهان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. محمود که اینک به نام حسینقلی خان شهرت دارد از بی‌خبری و رخوت حاکم بر دربار صفوی استفاده کرده و در سال ۱۱۳۱ ق به بهانه‌ی سرکوب شورش بلوچ‌ها تا کرمان پیش آمده و آن‌جا را عرصه تاخت و تاز خود قرار داد. دومین بار محمود در محرم سال ۱۱۳۴ به کرمان حمله کرد. او در این لشکرکشی توانست کرمان را یزد را تسخیر کند و به سمت اصفهان حرکت کرد.

نویسنده در این چهار قسمت علاوه بر این که به شرح لشکرکشی محمود و چگونگی فتح پایتخت افسانه‌ای صفویان پرداخته به خوبی اوضاع حاکم بر اصفهان و دربار شاه سلطان حسین را مورد بررسی قرار داده است. در زمانی که کشور به قوای جنگی و فرماندهان و سربازان دلیر و توانمند نیاز داشت، شاه و وزیران، درباریان و دعا و مناجات و استفاده از رمل و اسطرلاب روی آورده بودند و بر آن بودند تا با توسل به این گونه امور و قرائت یاسین و چهار قل و جوشن کبیر به مقابله با سپاه مسلح محمود بپردازند.

بخش پنجم را در سه قسمت در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. در قسمت اول نویسنده به بررسی چگونگی سقوط سلسله‌ی با عظمت صفویه در قسمت دوم به تسلط غلزایی‌ها و حکومت میرمحمود و در قسمت سوم به حکومت اشرف غلزایی پرداخته است.

بخش ششم که با عنوان پایان کار غلزاییان نامگذاری شده است در واقع آغاز مبحث اصلی کتاب، یعنی همان تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادرشاه افشار است. این بخش شامل چهار قسمت است. در قسمت اول چگونگی پایان کار غلزایی‌ها و به قدرت رسیدن نادرقلی بیگ شرح داده شده است. در قسمت دوم موضوع زوال سلطنت هشت ساله‌ی ملک محمود سیستانی و عملیات نظامی در شرق خراسان و اختلافات میان نادر و تهماسب مورد بررسی قرار گرفته است. قسمت سوم و چهارم این بخش مربوط به نحوه‌ی سرکوب ابدالیان و غلزاییان است که نادر توانست با تکیه بر قدرت خود و شجاعت سربازان آموزش دیده و تحت فرمانش در جنگ‌های مهمان دوست، سردره خوار، مورچه خورت و زرقان مهاجمان افغان را به سختی شکست دهد و قدرت مرکزی را در دست گیرد.

در بخش هفتم کتاب به شرح جنگ‌های تهماسب‌قلی خان در غرب ایران علیه عثمانی‌ها پرداخته شده است. این بخش شامل چهار قسمت است که در آن شرح جنگ‌های نادر با امپراطوری عثمانی در غرب ایران و آزادسازی تبریز، همدان و نهاوند و نیز جنگ شاه تهماسب با عثمانی‌ها که منجر به شکست مفتضحانه وی و انعقاد قراردادی ننگین میان ایران و عثمانی شد می‌باشد. نادر پس از برقراری امنیت در غرب ایران و اخراج ترک‌ها از مرزهای غربی

نویسنده‌ی سعی دارد از نادر فردی اسطوره‌ای بسازد و معتقد است که تمامی آنچه که درباره‌ی خشونت‌ها، خونریزی‌ها و قساوت نادر گفته شده، است تنها از سوی نویسندگان خارجی و برای خدشه دار کردن غرور ملی ایرانیان و لکه‌دار کردن شخصیت برجسته‌ی نادر است

نادر شاه

کشور متوجه شرق شد.

بخش هشتم به انتقال سلطنت از شاه تهماسب به شاه عباس سوم اختصاص دارد. شکست شاه تهماسب از عثمانی، فرصت طلایی‌ای را که تهماسب‌قلی خان در انتظار آن بود فراهم کرد. وی که در سر سودای سلطنت می‌پروراند فرصت را مناسب دید تا با استفاده از شکست شاه تهماسب، عدم شایستگی او را برای حکومت بر کشور به درباریان ثابت و زمینه را برای عزل وی فراهم کند. تهماسب‌قلی خان در نزدیکی اصفهان اردو زد و به بهانه‌ی سان دیدن از سپاه، از شاه دعوت کرد تا در باغ هزار جریب حاضر شود. او در باغ هزار جریب مجلس ضیافتی گسترد و زمینه را برای باده‌گستری شاه فراهم کرد و سبب بروز رفتاری از سوی شاه شد که سرانجام بهانه را برای عزل شاه تهماسب فراهم کرد. اما چون هنوز زمینه را برای تاجگذاری خویش مناسب نمی‌دید، به همین دلیل فرزند هشت ماهه‌ی شاه تهماسب، به نام «عباس سوم» را به سلطنت منصوب کرد و خود به عنوان نایب‌السلطنه قدرت واقعی را به دست گرفت. این بخش به شرح میسوط چگونگی تاجگذاری شاه عباس سوم و طرح دیدگاه‌های نویسنده در این زمینه اختصاص دارد که بسیار خواندنی است.

بخش نهم شامل چهار قسمت است که در آن جنگ‌های نادر با عثمانیان مورد بررسی قرار گرفته است و نویسنده با تجزیه و تحلیل دقیق و با دیدگاه نظامی به شرح نبردهای نادر در کرکوک، لیلان، آذربایجان، قارص و پایان آن در قفقاز پرداخته است. **تهماسب‌قلی خان** که اینک شخص اول مملکت به شمار می‌رفت، پس از آن که از مزاحمت شاه تهماسب در اداره‌ی امور کشور رهایی یافت بر آن شد تا سرزمین‌هایی که در تصرف روس‌ها و عثمانی‌ها بود را مجدداً ضمیمه‌ی خاک ایران کند.

او پس از آن جام مراسم تاجگذاری و کسب اجازه از شاه عباس سوم! در جمادی‌الآخر ۱۱۴۵ روانه کرمانشاه شد و عثمانی‌ها را از آن جا راند. و سپس به سوی بغداد لشکر کشید. قوای ایران شهرهای سامره، کربلا، حله و نجف را اشغال کرد و بغداد را به محاصره درآورد. محاصره‌ی بغداد چهار ماه به طول آن جامید و قحطی در شهر بروز کرد که سرانجام به شکست قوای ایران منتهی شد. نبرد بعدی تهماسب‌قلی خان با ترکان دو ماه بعد در جمادی‌الاول ۱۱۴۶ آغاز شد. نبرد اصلی در منطقه‌ی «لیلان» در سه فرسخی کرکوک به وقوع پیوست.

این جنگ به دنبال کشته شدن توپال پاشا با پیروزی قطعی قوای تهماسب‌قلی خان پایان یافت و ایرانیان توانستند شهرهای: کربلا، حله، نجف، سلیمانیه، موصل و کرکوک را به تصرف درآورند اما فتح بغداد این بار به دلیل شورش

محمدخان بلوچ ناتمام ماند و تهماسب‌قلی خان مجبور شد بار دیگر قرارداد صلحی با عثمانی منعقد کند.

در این بخش نویسنده ضمن توصیف کامل و البته جانبدارانه از نادر شاه برای نشان دادن آرایش نظامی طرفین نقشه‌هایی از میدان جنگ ارائه کرده اما ذکری از منبع آن‌ها نشده است و معلوم نیست که آیا این نقشه‌های نظامی بر اساس مطالعات وی و به صورت ذهنی ترسیم شده یا از منابع گرفته شده است.

بخش دهم به شرح تاج‌گذاری نادر شاه افسار اختصاص داده شده است. تهماسب‌قلی خان که اینک، پس از فتوحات متعدد و برقراری امنیت و آرامش در مرزهای ایران، به عنوان ناجی کشور از زیر یوغ همسایگان متجاوز، شناخته شده بود و به دلیل فتوحات بی در پیمانش در میان مردم محبوبیت یافته بود، فرصت را برای رسیدن به هدف نهایی و دست‌یابی به مقام سلطنت مناسب دید. به همین منظور کنگره‌ی مشورتی در زمستان ۱۱۴۹ قمری در دشت مغان تشکیل داد. در این مجمع تاریخی، مجتهدین شیعه، امامان جماعت، قاضیان، بیگلربیگیان، خوان‌ها و دیگر امیران فنودال و سران قبایل چادرنشین و کلانتران و حتی عده‌ی کثیری از کدخدایان کوی‌ها و دهکده‌ها دعوت شده بودند. به روایاتی بیست هزار نفر و طبق اطلاعات رسمی صدهزار نفر در این مجمع گرد آمده بودند. بنا بر قول اکثر مورخان، هدف تهماسب‌قلی خان از تشکیل این جلسه‌ی صوری و گردهمایی اجباری، فراهم کردن زمینه برای اعلام پادشاهی خویش بوده است.

پس از مذاکرات متعدد و اصرار خواسته یا ناخواسته‌ی بزرگان حاضر در دشت مغان، تهماسب‌قلی خان پادشاهی را پذیرفت و از این پس نام او با عنوان نادرشاه در تاریخ ایران ثبت شده است.

درباره‌ی تاریخ تاجگذاری نادر سروده‌اند:

بُردیم از مال و از جان طمع / به تاریخ «الخير فی ما وقع»

نادر پس از آن که به قول خود زحمات تاج و تخت را پذیرفت شرایطی را برای پذیرش سلطنت قرار داد که عبارتند از:

۱- ایرانیان اعمال سب و رفض، که به وسیله شاه اسماعیل اول اعلام گردیده بود، را ترک کنند.

۲- با پیروی از تعالیم امام جعفر صادق (ع) آیین جعفری را به عنوان رکن پنجم اسلام بپذیرند.

۳- ایرانیان از طرفداری از خاندان صفوی دست بردارند و هیچ یک از فرزندان آن خاندان را پناه ندهند والا مال و جانشان در اختیار سلطان خواهد بود.

۴- سلطنت در خاندان او موروثی باشد.^۲

دیپلماسی وی برای انعقاد قرارداد مؤثر واقع نشد و ناگزیر به هند لشکر کشی کرد. شرایط حاکم بر هند در این زمان بسیار آشفته بود. در درون دربار وزرا علیه شاه در حال توطئه چینی بودند، بخش‌هایی از کشور تحت سلطه‌ی انگلیس و فرانسه بود و اقیام مختلف نیز علیه حکومت مرکزی سر به شورش برداشته بودند.

در چنین شرایطی نادر توانست با تکیه بر توان نظامی سپاه خویش در نبرد کرنال هندیان را شکست دهد و در روز یازده ذی‌القعدة سال ۱۱۵۱ که مصادف با نوروز بود، وارد دهلی شود. این فتح بزرگ که ماجرای بس طولانی و شنیدنی دارد، به اعلام آتش‌بس، میان نادر و محمدشاه و انعقاد قرارداد صلحی در تاریخ یازده محرم ۱۱۵۲ به نام معاهده‌ی «شالیمار» منجر شد. این فتح بزرگ چنان شکوهی برای نادر به دنبال داشت که عظمت و ابهت او را در میان کشورهای دیگر دو چندان کرد. چنان که کالوشکین، سفیر دولت روسیه در ایران، در گزارشی که درباره‌ی مقاصد نادر، به روسیه ارسال کرده نوشته‌است: «بخت‌النصر جدید از باده‌ی پیروزی سرمست است و می‌گوید فتح هندوستان کار دشواری نبود. من اگر با یک پا حرکت کنم هند را تصرف می‌کنم و اگر با دو پا حرکت کنم دنیا را می‌گیرم.»^۴

این فتح بزرگ، تاریخی، از دید مورخان از جمله آقای سردادور به قدری دارای اهمیت و ارزش بوده است که در تاریخ به‌عنوان نمایان‌ترین اقدام نادر در طول حکومت سراسر جنگ و لشکر کشی او به شمار می‌آید.

نویسنده تاریخ سیاسی و نظامی دوران نادر شاه **بخش یازدهم و دوازدهم** کتاب خود را به بررسی این سفرهای نظامی و لشکر کشی‌های تاریخی اختصاص داده است.

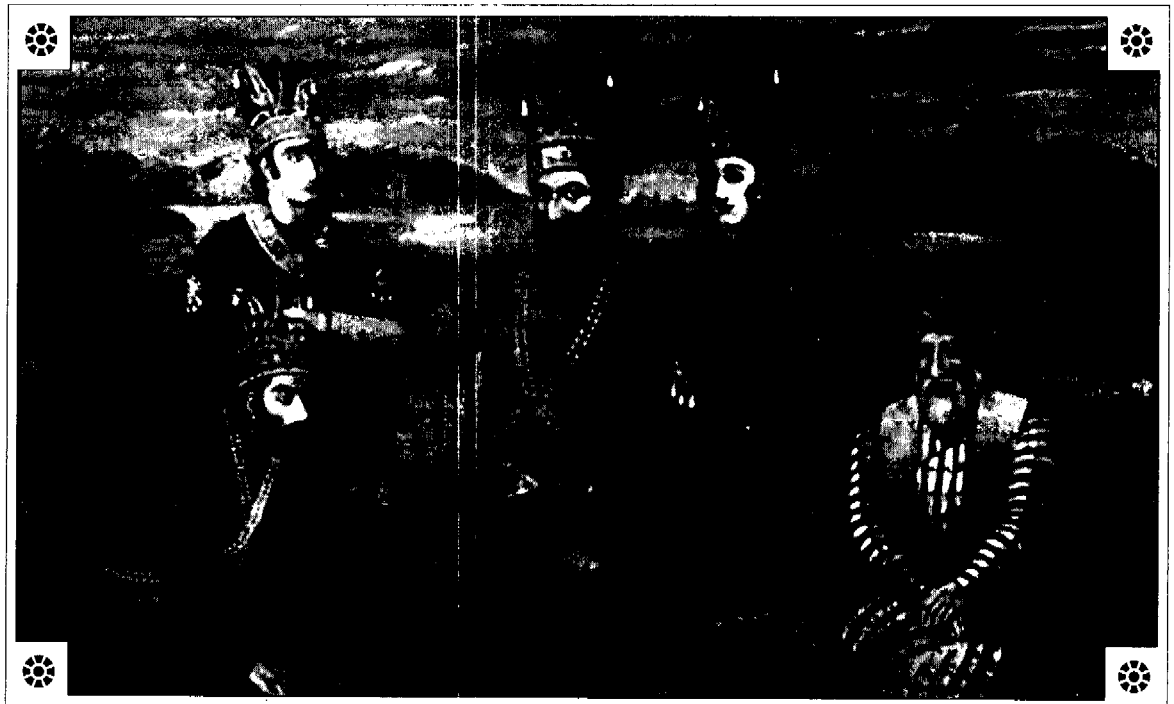
بخش سیزدهم ماجرای فتح ترکستان است. پس از فتح هند نوبت به لشکر کشی به ماوراءالنهر و ترکستان رسید. نادر شاه تصمیم گرفت با لشکر کشی به بخارا و خوارزم امرای منطقه ماوراءالنهر را تحت سلطه‌ی

به این ترتیب سران اجلاس مغان چاره‌ای جز پذیرش شرایط نادر نداشتند و به گفته‌ی هنوی، سرانجام این آلت غضب خداوندی در اثر نبوغ و جاه‌طلبی، مقصود خود را عملی کرد و تهماسب‌قلی خان به جایی رسید که سزار به آن مقام نایل نشده بود. آقای سردادور که می‌توان او را از حامیان بزرگ سیاست‌های نادر شاه خواند در این بخش به گونه‌ای متفاوت ماجرای بر تخت نشستن ناجی ایران را روایت کرده است که در قسمت نقد به ذکر آن پرداخته‌ام.

با به سلطنت رسیدن نادرشاه همه چیز برای دستیابی وی به آرزوهای بزرگش مهیا بود. او تا این زمان توانسته بود با کمک نبوغ و توانایی‌های فراوان خود و با تکیه بر فرماندهان و سربازان شجاع و مطیع‌اش دشمنان را از مرزهای ایران بیرون براند و تمام مخالفان و مدعیان قدرت، که ممکن بود سد راه رسیدن او به اهداف و آرزوهای بزرگش باشند را از میان بردارد و امنیت و آرامش نسبی را در کشورش حکمفرما کند. اینک همه چیز برای لشکر کشی او به خارج از مرزهای کشور فراهم بود و او می‌توانست به خواسته‌های خویش جامه‌ی عمل ببوشاند. نخستین هدف او فتح هند بود. کشوری که به دلیل ثروت‌های اسطوره‌ایش همواره مورد طمع همه‌ی فاتحان بزرگ جهان بوده است و بسیاری از پادشاهان بزرگ برای سلطه یافتن بر این کشور به لشکر کشی نظامی دست زدند و اینک زمان آن رسیده بود تا نادر با فتح هند نام خود را به عنوان یکی از برجسته‌ترین و نام‌آورترین فاتحان آسیا در تاریخ به ثبت رساند. او ابتدا فتح قندهار را در دستور کار خود قرار داد.

نادرشاه در رجب سال ۱۱۴۹ با هشتاد هزار سپاهی راهی قندهار شد. محاصره‌ی قندهار یازده ماه به طول آن جامد و سرانجام با همت مردان بختیاری این شهر فتح شد.

پس از فتح قندهار زمان برای بزرگ‌ترین اقدام نظامی نادر که سبب شهرت او در جهان شد فراهم آمد و آن فتح هندوستان بود. علی‌رغم تلاش نادر،



نادر با وجود تمام جنگ‌آوری و رشادتهای خود در پایان زندگی به هیچ یک از اهدافتش دست نیافت چرا که در مدت کوتاهی همه‌ی آن‌ها از میان رفت

این پیروزی، خشم نادرشاه همیشه فاتح را نخواستند و او همچنان نقشه‌ی تصرف سراسر داغستان را در سر داشت. با شروع سال ۱۱۵۵ قمری نادر بار دیگر درصدد برآمد عملیات دیگری را برای سرکوب لرگیان شروع کند و این بار تا کریمه پیشروی کند. ولی خبر تمرکز قوای عثمانی در مرزهای غربی ایران سبب شد که پادشاه متوجه غرب شود.

بخش پازدهم اوضاع ایران در موقع درگیری نادر در قفقاز و شورش خوارزم، بلخ و خلیج فارس را مورد بررسی قرار داده است.

بخش شانزدهم آخرین جنگ نادر با عثمانی را در چهار قسمت بررسی کرده است. نادر برای ایجاد روابط دوستانه با باب‌عالی همواره درصدد انعقاد قرارداد صلح با ایشان بود و شرایطی را ارائه می‌کرد. دولت عثمانی که گمان می‌کرد قوای نادر به خاطر جنگ هند و داغستان تحلیل رفته و توان مقابله با ایشان را ندارد از بین شرایط نادر برای صلح مواد مربوط به استرداد اسرای طرفین، تأسیس نمایندگی سیاسی در دو کشور و رعایت حال زائران ایرانی را پذیرفت، اما از پذیرش مواد مربوط به رسمیت شناختن مذهب جعفری و قراردادن کتی در مسجدالحرام، برای شیعیان، سر باز زد. نادر نامه‌ای به سلطان نوشت حاکی از این که او موفق شده است مرزهای شرقی را به حدود تاریخی خود برساند و حال نوبت به مرزهای غربی رسیده است که به تثبیت برسد. بنابراین بهتر است ولایات بین‌النهرین را به ایران بازگردانند. این تنش‌ها آتش جنگی دوباره میان ایران و عثمانی را شعله‌ور کرد.

به دنبال این لشکرکشی، سپاه ایران توانست شهرهای زور و کرکوک را تصرف کند و موصل را تحت محاصره در آورد. مدت محاصره شهر طولانی شد و ادامه‌ی آن برای محصوران قلعه غیر ممکن بود به همین دلیل علما و بزرگان نزد نادر رفتند و از وی خواستند تا به آن‌ها فرصت دهد تا موافقت دربار عثمانی با درخواست‌های شاه را جلب نمایند.^۵ اما این بار نیز بخت با حکومت عثمانی یار بود و علی‌رغم پیروزی اولیه‌ی قوای ایران، نادرشاه نتوانست به نتیجه‌ی مطلوب دست یابد، چرا که در این زمان در ایران شورش‌ها و طغیان‌هایی به وقوع پیوست که شاه را به ترک محاصره‌ی موصل و عقب‌نشینی به بغداد ناگزیر کرد.

نادر شاه که به ضعف و ناتوانی قوای خویش در شش سال اخیر پی برده بود و بسیار ناتوان شده بود سفیری به باب‌عالی فرستاد تا با صرف‌نظر از تقاضاهای مذهبی خویش، شرایط جدید صلح را به سلطان عثمانی ابلاغ کند. سرانجام معاهده‌ای به امضا رسید و در آن نادر از تمام پیشنهادهای دینی خود که تا کنون بر آن‌ها تأکید فراوان داشت، چشم پوشید.^۶ این اقدام نادر نشان می‌دهد که وی در اواخر عمر تا چه حد از نظر قوای روحی

خویش درآورد. ابوالفیض خان، امیر بخارا، که خبر عزیمت نادر را شنید، چون توان مقابله را در خود نمی‌دید وزیر خود را به خدمت او فرستاد و شرایط نادر را برای صلح پذیرفت.

دیگر حاکم ماوراءالنهر که مرزهای ایران را مورد تجاوز قرار می‌داد و مزاحمت‌هایی برای ایران ایجاد می‌کرد، ایلبارس خان ازبک، حاکم خوارزم، بود. نادر توانست در جنگی سخت ایلبارس خان را نیز شکست دهد. در این بخش نویسنده در پنج قسمت شرح این فتوحات را به تفصیل بیان نموده است. نادر توانسته بود در مدت پنج سال، پنج پادشاه به نام‌های اشرف افغان، حسین خان ابدالی، محمدشاه، پادشاه هند، ابوالفیض خان، امیر بخارا و ایلبارس خان، والی خوارزم، را مغلوب و ایران را از چنگ روس و عثمانی خارج کند و مرزهای شرقی و شمالی را به حدود تاریخی آن برساند. او که اینک خزاینی سرشار از ثروت و سرزمینی گسترده را تحت نفوذ خود داشت می‌توانست دورانی طلائی در تاریخ ایران به ثبت برساند. اما متأسفانه به دلیل طمع و زیاده‌خواهی‌اش در به دست آوردن ثروت و قدرت، هرگز نتوانست به این رویای ایرانیان جامه عمل بپوشاند و از شخصیتی که می‌توانست همواره در ذهن ایرانیان به عنوان یک ناجی وطن و یک قهرمان ملی به ثبت برسد و از او به نیکی نام ببرند، به فردی قسی‌القلب، خونخوار و ظالم تبدیل شد، که در سراسر زندگی خویش به چیزی جز لشکرکشی و خونریزی و ثروت اندوزی فکر نمی‌کرد.

یکی از اهداف اصلی نادر در غرب یورش به قفقاز بود که **بخش چهاردهم** کتاب مورد نظر ما در پنج قسمت به بررسی آن پرداخته است. نادر در سال ۱۱۴۶ قمری به قفقاز لشکر کشید. در این نبرد سورخای خان، فرمانروای داغستان، شکست خورد و قشون نادر پس از چند پیروزی شیروان را اشغال کرد. اما این پایان لشکرکشی نادر نبود و در بهار ۱۱۵۳ قمری پس از فتوحات بزرگ در آسیای میانه، تصمیم گرفت به شورش‌های داغستان خاتمه دهد. لشکرکشی به داغستان با بی‌میلی شدید سربازان نادر مواجه شد، چرا که آن‌ها دیگر توان جنگیدن نداشتند و از لشکرکشی‌های پی در پی نادر خسته و ناامید شده بودند در این جنگ نیز سپاه نادر ناکام ماند. در بهار ۱۱۵۴ قمری نادر عملیات جنگی جدیدی را فرماندهی کرد. اگر چه سرانجام لرگیان شورش‌های شکست خوردند و محمد سورخای به کوه‌های داغستان و سام میرزا، شاهزاده‌ی شورش‌های صفوی به گرجستان گریخت و طرفداران او از دم تیغ خشم نادر گذشتند، اما شکست‌های پی‌درپی، شاه را متقاعد کرد که این جنگ‌ها جز شکست عاقبت دیگری ندارد. شکست‌هایی که در کوه‌های داغستان نصیب قشون شاه نام‌آور ایران شد قدرت نظامی او را خرد کرد و به افسانه‌ی شکست‌ناپذیری او پایان داد.

نادر در تأسیس سلسله افشاریه نیز شکست خورد چرا که جانشینانش نتوانستند مدت طولانی در ایران حکومت کنند و از پادشاهان یک امپراطوری بزرگ به حاکمانی محلی تبدیل شدند

نادرشاه

خونریزی‌ها و قساوت نادر گفته شده است تنها از سوی نویسندگان خارجی به ویژه انگلیسی‌ها و برای خدشه دار کردن غرور ملی ما ایرانیان و لکه‌دار کردن شخصیت برجسته و نابغه‌ی نظامی ایران است. مطالعه این کتاب برای کسانی که می‌خواهند از زاویه‌ای متفاوت از آنچه اکثر مورخان و محققان گفته‌اند به بررسی زندگی نادر بپردازند بسیار جذاب و ضروری به نظر می‌رسد.

نقاط ضعف کتاب

مهم‌ترین ایرادی که به کتاب تاریخ دوران سیاسی و نظامی ایران در دوران نادرشاه افشار وارد است و هر پژوهشگر تاریخ در نگاه اول به آن پی می‌برد این است که، علی‌رغم ادعای نویسنده که گفته کتابی کاملاً علمی و تحقیقی نوشته است، اثر او به هیچ عنوان قابل استناد نیست، چرا که در سراسر کتاب جز در چند مورد استثنایی ارجاع داخل متن، نویسنده به منابع مورد مطالعه‌ی خود اشاره نکرده است. نویسنده‌ی این کتاب سعی داشته است تاریخ سیاسی و نظامی دوران نادر را به صورت علمی به رشته‌ی تحریر درآورد و از نگاهی متفاوت از دیگر محققان به این امر بپردازد اما در هیچ جا منبعی برای نوشته‌ی خویش در اختیار خواننده قرار نمی‌دهد تا برای اطمینان از صحت و سقم مطالب به آن مراجعه کند.

یکی دیگر از ویژگی‌های این اثر که آن را از حالت کتابی علمی خارج می‌کند این است که در برخی از موارد نثر نویسنده بسیار عامیانه می‌شود و از اصطلاحات امروزی بسیار استفاده کرده و در برخی موارد به گونه‌ای به ذکر حوادث می‌پردازد که گویی خود در آنجا حضور داشته است. او درباره‌ی عکس‌العمل نادر به تاجگذاری ملک محمود سیستانی می‌گوید: «نادر در زمانی که خبر تاج‌گذاری ملک محمود را شنید به اطرافیان‌ش گفت: «عجیب است با بودن شاه رسمی در بجنورد دیگری تاج کیانی بر سر می‌گذارد، پس معلوم می‌شود هر که هر که است، بیاید بجه‌ها ما دیگر منتظر دستور دیگری نشده خودمان به مشهد رفته آن‌جا را متصرف شده ما هم تاج کیانی بر سر بگذاریم.» (ص ۳۴۰)

هم‌چنین آن‌جا که به ذکر آمدن سفیر از عثمانی و پیشنهاد صلح ایشان به شاه تهماسب می‌پردازد می‌گوید: «نادر به تهماسب گفت به هیچ وجه مهم نیست ما که در عین حال نمی‌توانیم هم با ملک محمود هم با ابدالی‌ها هم با غلزی‌ها و هم با رومیان بجنگیم بهتر است فعلاً این پیشنهاد را بپذیریم تا پادشاهی شما قطعیت یافته کاملاً رسمی شود بعدها در موقع مناسب ما می‌توانیم دهنه در بیاوریم.» (ص ۳۵۶)

اگر بخواهیم چنین تصور کنیم که نویسنده به منبعی دست اول که دور از

و جسمی و توان نظامی دچار ضعف شده بود که علی‌رغم پیروزی اولیه از ادامه‌ی جنگ با عثمانی منصرف شد و از خواسته‌هایی که از زمان به قدرت رسیدنش بر آن‌ها پافشاری و تأکید می‌ورزید چشم‌پوشی کرد.

بخش هجدهم که با عنوان از افتخار به ادبار نام‌گذاری شده است به شرح سال‌های پایانی حکومت نادرشاه و حوادث ناگواری که برای ایران اتفاق افتاد می‌پردازد. نادرشاه پس از خاتمه‌ی جنگ‌های ایران و عثمانی روانه‌ی پایتخت تاریخی ایران شد. او در ۴ ذیحجه ۱۱۵۸ به اصفهان رسید. به گفته هم‌عصران وی، در آن‌جا هر چه ظلم و بی‌رحمی به تصور آید به امر او ارتکاب یافت^۷ و در مدت پنج هفته‌ای که در آن‌جا بود تعداد کسانی که به قتل رسیدند، ناقص عضو شدند و مورد شکنجه قرار گرفتند به پنج هزار نفر رسید.^۸ نادر پس از اصفهان روانه کرمان شد. در تمام مدت سفر در راه ظلم و ستم‌های فراوانی مرتکب شد و نام و خاطرهای تلخ در اذهان هم‌عصران خویش بر جای گذاشت.

یکی از تلخ‌ترین حوادثی که در سال‌های پایانی حکومت نادرشاه روی داد و سرنوشت او و ایرانیان هم‌عصرش را به گونه‌ای غم‌انگیز رقم زد، ماجرای ترویز ناموفق نادر در روز ۲۸ صفر ۱۱۵۴ بود. در این روز در جنگ‌های مازندران تیری به سوی نادر پرتاب شد. این تیر به هدف اصابت نکرد و تنها خراشی جزئی بر نادر وارد کرد، اما روح و روان او را چنان دگرگون ساخت که از آن پس شنیع‌ترین و زشت‌ترین اعمال از او سر زد.

نادر بنابر شک و سوءظنی که پیش از این نسبت به فرزند ارشدش، رضاقلی میرزا، داشت و نیز به دلیل بدگویی و تحریک درباریان مخالف شاهزاده، به ولی‌عهد لایق خویش مظنون شد و او را از دو چشم نابینا کرد.

این حادثه‌ی دلخراش و سنگین اثرات بسیار بدی در سرنوشت مردم ایران به جا گذاشت و چند سال آخر عمر نادر که می‌توانست به بهترین سال‌های خاطره‌ی تاریخ ایران تبدیل شود، به تارک‌ترین و دهشتناک‌ترین سال‌ها تبدیل کرد و کاخ آمل و آرزوهای ایرانیان فرو ریخت. به گفته اکثر مورخان، ای کاش نادر در این سوءقصد و در اوج شهرت کشته می‌شد، او که توانسته بود ایران را به اوج قدرت و ثروت برساند، با کشته شدنش به یک اسطوره و فردی محبوب مانند قهرمانان شاهنامه‌ای، تبدیل می‌شد، ولی پس از نجات یافتن از این ترویز، شش سال بر از سختی و حوادث ناگوار برای مردم و شخص شاه رقم خورد. آن‌چه که به صورت مختصر گفته شد بر اساس اسناد و روایت‌های مورخان هم‌عصر نادر و یا محققانی است که درباره‌ی زندگی او به تحقیق و پژوهش پرداخته‌اند اما نگاه نویسنده‌ی تاریخ نظامی و سیاسی دوران نادر شاه افشار کاملاً متفاوت است. او که در سراسر کتاب خود سعی دارد از نادر فردی اسطوره‌ای بسازد معتقد است که تمامی آن‌چه که درباره‌ی خسونت‌ها،

دید ماسست دسترسی داشته و آن چه گفته شد نقل مستقیم از گفته‌های نادر است باید گفت که این امر محال است چرا که این ادبیات عامیانه در آن زمان رواج نداشته است و اگر نویسنده با توجه به مطالعات خود به این نتیجه رسیده است که نادر با خود یا با دوستانش چنین گفته است، باید گفت استفاده از این شیوهی نگارش تنها در تألیف رمان‌ها جایز است که در آن نویسنده می‌تواند از ذهن خلاق خود برای جذاب کردن اثرش استفاده کند نه در متن کتابی علمی و تحقیقی.

نویسنده‌ی کتاب به گفته‌ی خود بر آن بوده است تا کتابی علمی و تحقیقی درباره‌ی یکی از بزرگترین فاتحان آسیا در طول تاریخ به نگارش درآورد اما در برخی موارد تحلیل‌هایی ارائه داده که کتاب او را بیشتر به رمانی تاریخی تبدیل کرده است که در آن نویسنده با استفاده از تخیلات خود و بهره گرفتن از اطلاعات تاریخی اثری را پدید آورده که به صورت کاملاً غیر علمی به بسیاری از سوال‌های مبهم تاریخ پاسخ داده است. او در جایی از مکالمه میان نادر و علی پاشا، سفیر عثمانی، سخن می‌گوید و می‌نویسد در آن روزهای متوالی و متمادی که نادر و علی پاشا سواره با هم راه می‌پیمودند و مباحثه می‌کردند ما و یا پیشینیان ما نزد آن‌ها نبوده‌اند که ببینند آن‌ها چه می‌گویند و چه می‌شنوند. منتها ما از روی اوضاع و احوال و حوادث بعدی و مخصوصاً اظهار نظرهای جدید نادر تا حدی آن مکالمات را حدس زده و به عرض می‌رسانیم. (ص ۴۴۵)

در جای دیگر درباره‌ی ایدئولوژی مذهبی سلسله‌ی صفویه می‌نویسد: نادر گاهی با خود می‌گفت چقدر نادان و از همه جا بی‌خبر بوده‌اند سلاطین صفویه بعد از شاه عباس، چه فایده از این کارهای غیر منطقی می‌بردند غیر از این که خشم سنیان تا آن‌جا برانگیخته شده که مدت‌هاست ثواب کشتن یک شیعه را برابر هفت کافر می‌دانند. (ص ۶۳۲)

در جای دیگر درباره‌ی حوادث خوبوشان می‌گوید: از برخورد نادر شاه در خوبوشان چیزی در تواریخ نیامده است که ما هم برای شما بازگو کنیم ولی از روی حوادثی که بعداً پیش خواهد آمد خودمان حدسیاتی می‌زنیم. به طور قطع وقتی نادر در خوبوشان خود را معرفی می‌کند تهماسپت به او می‌گوید که از قهرمانی‌های شما داستان‌ها شنیده‌ام، امیدوارم که در آتیه شما خدمتکار خوبی برای من باشید، خوب چقدر عده دارید؟ نادر می‌گوید قربان دو هزار سوار افشار در خدمتند که بسیار سربازان با ارزشی هستند. شاه در همان‌جا فتحعلی خان قاجار را خواسته و این دو را که از همان نظر اولی از هم بدشان آمد را به یکدیگر معرفی کرد. (ص ۳۵۵)

آنچه در این جا لازم به ذکر است این است که اولاً در علم تاریخ به هیچ عنوان جایی برای حدس و گمان وجود ندارد که نویسنده با استفاده از برخی داده‌ها و با کمک تخیلات خویش به تحلیل حوادث بپردازد، دوم این که آقای سردادور یا هر نویسنده‌ی دیگری که در عرصه‌ی تاریخ قلم به دست می‌گیرد باید به این امر توجه داشته باشد که هر مطلب تاریخی باید مستند باشد و هیچ مورخی نمی‌تواند با تکیه بر این که به نظر می‌رسد با توجه به شرایط در لحظه‌ای خاص نادر یا فلان شخصیت تاریخی چنین کرد و یا چنین گفت سخن بگوید. با این وصف نویسنده‌ی این اثر چگونه توانسته است بی‌برد که نادر با خود چه گفته است؟ آیا برای این ادعا سندی دارد که ارائه دهد؟

یکی دیگر از انتقاداتی که بر این کتاب وارد است تلاش نویسنده برای اسطوره کردن نادر شاه است. با مطالعه‌ی کتاب‌های تاریخی و بررسی زندگی نادر می‌توان دریافت که او در امر فرماندهی فردی کامل و توانمند بوده اما نمی‌توان

این امر را انکار کرد که در زمینه‌ی کشورداری بسیار ناتوان عمل کرده است. با وجود این آقای سردادور که گویا شیفته‌ی عملیات‌های نظامی نادر شده است سعی دارد او را از تمامی اتهاماتی که مورخان داخلی و خارجی بر او وارد کرده‌اند میرا کند و آن‌ها را توطئه‌ای برای تضعیف روحیه ملی و نیز تخریب شخصیت نادر قلمداد کند. او در تمجید از نادر به حدی راه اغراق پیموده که در توصیف او می‌گوید: نادر از خونریزی بی‌جاس نافرمانی داشته حتی دشمنان حربی خود را می‌بخشید و بسیار جوانمرد بوده و سعی داشت که همه به ویژه بیگانگان به جوانمردی او شک نکنند. ص ۴۴۹ این در حالی است که در اکثر کتاب‌های تاریخی، حکایت‌ها و روایت‌های متعددی درباره خونریزی‌ها و جنایت‌های نادر شاه به ویژه در حق رعایای خود و مردم بی‌گناه شهرها و روستاهای ایران ذکر شده است.

از جمله این منابع تاریخی کتاب تاریخچه نارشاه اثر مینورسکی است. او در این اثر خود می‌نویسد: نادرشاه پس از خاتمه‌ی جنگ‌های ایران و عثمانی روانه‌ی پایتخت تاریخی ایران شد. او در ۴ ذیحجه ۱۱۵۸ به اصفهان رسید. در آن‌جا هر چه ظلم و بی‌رحمی به تصور آید به امر او ارتکاب یافت. در جای دیگر آمده است در مدت پنج هفته‌ای که در آن‌جا بود تعداد کسانی که به قتل رسیدند، ناقص عضو شدند و مورد شکنجه قرار گرفتند به پنج هزار نفر رسید.

برائیشف نیز در این باره می‌گوید:

«نادر خیال دارد که مانند چنگیز خان، فرمانروای ترکستان، هلاکوخان و تیمور لنگ، که هر کدام در زمان خود برای تصرف ایران چنان خونریزی‌هایی به راه‌انداخته‌اند که بیشتر شهرهای ایران به کلی خالی از آدم شد، او نیز در جاهای مختلف ایران دست به وحشیانه‌ترین قتل‌عام‌های چندین هزار نفره بزند.»^۱

هانوی تاجر انگلیسی درباره‌ی رفتار ستم‌گرانه‌ی نادرشاه می‌نویسد:

«بسیاری از ساکنان ایالت اصفهان گریخته‌اند، تعداد قابل ملاحظه‌ای از آن‌ها به کوه‌های لرستان رفته‌اند، در نتیجه زمین‌های ناکشسته مانده و خانه‌ها به ویرانه مبدل شده. هانوی سپس می‌افزاید که: «حتی وحشت یک جنگ مغلوب یا هجوم بربرها هم نمی‌توانست خلق را به چنین بدبختی بزرگی که از پیروزی‌های حکمران مستبد آن‌ها نصیب‌شان شده، گرفتار سازد. به نظر می‌رسد که این حکمران بیشتر از دشمنان برای حقیر کردن اتباع خود تلاش می‌کند.»^۲

این تحلیل‌های غم‌انگیز و تأسف‌آور، از شخصیت بزرگی هم‌چون نادرشاه افشار، تنها مربوط به سیاحان و مورخان غیر ایرانی نیست و نویسندگان هم عصر با این پادشاه نیز موارد متعددی از ظلم و ستم او بر رعایا بیان کرده‌اند. یکی از مورخان که شاهد عینی زندگی مشقت‌بار ایرانیان هم‌روزگار نادر بوده، «شیخ حزین» است. به گفته‌ی وی مردم ایران پس از اخراج استیلاگران اجنبی نیز در وضع بی‌اندازه فلاکت‌باری قرار داشتند. نادر هر کجا که وارد می‌شد تمام ساکنان شهر و روستا پس از ورود او دور هم جمع می‌شدند، اشک می‌ریختند، نوحه سرایی می‌کردند و آه و ناله سر می‌دادند.^۳

یکی از نکات جالب توجه در این کتاب این است که نویسنده، در جای جای اثر خود، بسیاری از گفته‌های مورخان دیگر را زیر سؤال برده است بدون آن که بتواند دلیل قابل قبول و مستندی برای این انکار خود ارائه دهد. وی در جایی از کتاب که به ذکر مطالبی از تاریخ حزین پرداخته است می‌گوید: نباید نوشته‌های تمام مورخان را به عنوان این که نویسنده خود در محل حاضر و یا از آدم موقفی شنیده قبول کنیم و مدعی شده است که کتاب وی جنبه‌ی

تحقیقی دارد و پس از آن که حوادث و ماجراها را یک به یک مطالعه کرده و پس از غربال مطالب آن چه را درست بوده آورده است. (ص ۴۹۱) اما به این نکته اشاره نکرده است از چه ابزاری برای تشخیص سره از ناسره استفاده کرده است؟ آیا خود در زمان سفر کرده است و حوادث را از نزدیک دیده یا به منبع کاملاً موثقی دست پیدا کرده است، امر اول که محال است و اگر گزینه‌ی دوم صحت دارد آن منبع چیست؟

از طرفی آقای سردادور در برخی از قسمت‌های کتاب مدعی است که برخی از مطالب برای اولین بار است که عنوان می‌شود! و یا در توصیف جنگ‌های نادر در جای جای کتاب به این مطلب اشاره کرده که جنگ را برای خواننده به طوری مجسم می‌کند که در هیچ مدرکی، چه ایرانی چه فرنگی نخوانده باشد و در واقع مثل این که خود حضور داشته و آن را دیده است. در این جا این سوال پیش می‌آید که آیا نویسنده تاریخ را از نو ساخته است؟ چگونه ممکن است حادثه‌ای را که قریب سیصد سال پیش رخ داده و در هیچ منبعی ذکری از آن به میان نیامده است را بازسازی کرد. آیا وحی اتفاق افتاده یا منبعی دست اول که قابل ارائه نیست در اختیار ایشان قرار داشته است؟

در جای دیگر نویسنده برای نشان دادن آرایش نظامی سپاه نادر شاه در جنگ‌ها، نقشه‌هایی از میدان جنگ ارائه کرده، اما ذکری از منبع آن‌ها نشده است و معلوم نیست که آیا این نقشه‌های نظامی بر اساس مطالعات وی و به صورت ذهنی ترسیم شده یا از منابع گرفته شده است.

نویسنده قصد دارد به هر طریقی از حیثیت نادر دفاع کند و نگذارد خدشه‌ای به شخصیت او وارد شود. او در آن جا که حکومت از شاه تهماسب به شاه عباس منتقل شده است، با وجود اذعان اکثر نویسندگان داخلی و خارجی به این که تهماسب‌قلی خان پس از شکست شاه تهماسب از عثمانی فرصت را مناسب دید تا با استفاده از آن عدم شایستگی او را برای حکومت بر کشور به درباریان نابت و زمینه را برای عزل وی فراهم کند، بر این عقیده است که مورخان انگلیسی که نوشته‌اند نادر مجالس قدح پیمایی درست کرده و تهماسب را مست و لخت کرده و به پاکبوی و داشته است و او را به افسران نشان داده و موافقت آن‌ها را با خلع سلطنت از چنین پادشاهی به دست آورد، افترا و دروغ شرم‌آور است. او معتقد است که این اقدام با روحیه جوانمردانه و بزرگواری نادر مطابقت ندارد و او هرگز به چنین کار پستی تن در نمی‌داد و نیاز به چنین کاری برای رسیدن به قدرت نداشت. (ص ۴۹۹) اما گویا آقای سردادور تنها بر آن بوده تا مطالب نویسندگان خارجی، به‌ویژه انگلیسی‌ها، را تحلیل کند و از مطالعه کتاب‌های داخلی بازمانده است. در حالی که اکثر مورخان داخلی نیز بر این امر مهر تأیید زده‌اند. رستم‌الحکما از جمله کسانی است که به ذکر این مطلب پرداخته است. او می‌گوید نادر شاه، در هزار جریب، مجلس ضیافتی با حضور «پسران ماه سیما و دختران خورشید لقا» برپا کرد و بساط باده‌گستری را گسترده. «شاه جمجاه از باده‌ی گلرنگ خوشگوار مخمور و سرمست شد و دین و دانشش از دست رفت، بی‌اختیار مستانه از جا برجست و برهنه گردید... از پرده خوانین و سرهنگان تماشای این معامله بودند و از دیدن این اطوار کمال تغییر در مزاجشان حدوث یافت و به علیحجه تهماسب‌قلی خان عرض کردند که این شاه به نادانی و بی‌تمیزی، ایران را باز به دست دشمن خواهد داد، چاره باید نمود. از روی مشورت و مصلحت و کاردانی به لطایف‌الحیل شاه جمجاه را با عمله جاتش ملجائاً و مضطراً به جانب شهر سبزوار روانه نمودند که در آن قلعه‌ی محکم ساکن گردد و به هر قسم که دلخواهش باشد عیش و عشرت و

کامرانی نماید و در امور ملک و مملکت دخل و تصرف ننماید»^{۱۳} در این جا باید گفت که علاقه‌ی نویسنده‌ی کتاب به یکی از قهرمانان این مرز و بوم امری کاملاً پسندیده و ارزشمند است و همه‌ی ما برای کسب غرور ملی و برای حفظ ارزش‌های خود نیاز داریم به بزرگان مان در عرصه‌های گوناگون از جمله کشورداری و نظامی‌گری و یا علم و ادب احترام بگذاریم و ارج بنهیم همان‌گونه که در سراسر جهان برای سربازان خود تندیس و یادبود می‌سازند و همواره یاد قهرمانان خود را زنده نگه می‌دارند. اما آن چه که ضروری به نظر می‌رسد این است که علی‌رغم احترام به این افراد در آن جا که سخن از مسائل علمی به میان می‌آید باید تمام تلاشمان بر آن باشد تا بدون هر گونه غرض‌ورزی تنها آن چه را که حقیقت دارد به نگارش در آوریم و از نگاه جانبدارانه یا سرکوب‌گرانه خودداری کنیم.

البته اگر بخواهیم قضاوتی عادلانه داشته باشیم، می‌توان گفت با وجود تمام جنگ‌آوری و رشادت‌های خود در پایان زندگی به هیچ یک از اهدافش دست نیافت، چرا که در مدت کوتاهی همه‌ی آن‌ها از میان رفت. بغداد و ارزروم از سلطه‌ی جانشینان او رها شده بودند، متجاوزان غارتگر ترکستان هنوز به خراسان حمله می‌کردند و کارگران ایرانی هنوز در آن جا اسیر بودند. سرداران او علیه‌اش قیام می‌کردند. تسلط او بر قفقاز یا ماورای خزر بی‌نتیجه ماند. او در تأسیس سلسله افشاریه نیز شکست خورد چرا که جانشینانش نتوانستند مدت طولانی در ایران حکومت کنند و از پادشاهان یک امپراطوری بزرگ به حاکمانی محلی تبدیل شدند. او نتوانست به اختلاف میان فرقه‌های مذهبی که برای آن تلاش فراوان کرد خاتمه دهد و با وجود کسب غنائم فراوان از هند اوضاع اقتصادی کشور هم بسیار اسفبار بود.

پی‌نوشت:

- ۱- وزیر موزن، محمد کاظم، عالم آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، تهران: زوار، ۱۳۶۴، ص ۳۶۲.
- ۲- شمس لنگرودی، محمد، مکتب بازگشت (بررسی شعر دوره‌های افشاریه، زندیه، قاجاریه)، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۵، ص ۳۸.
- ۳- استرآبادی، سیرا مهدی، جهانگشای نادری، تصحیح عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱، ص ۲۱۰.
- ۴- هندی، جوشن، زندگی نادرشاه، بی‌جا: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۵، ص ۱۵۸.
- ۵- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، فارسنامه ناصری، ج ۱، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲، ص ۱۹۱.
- ۶- شعبانی، رضا، تاریخ تحولات سیاسی - اجتماعی ایران در دوره‌های افشاریه و زندیه، تهران: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۷، ص ۶۳.
- ۷- منورسکی، ولادیمیر فنودروویچ، تاریخچه نادرشاه، تهران: سیمرغ، ۱۳۵۶، ص ۴۳.
- ۸- گزارش کارسیت‌ها از ایران در دوران افشاریه و زندیه (۱۷۳۹-۱۷۴۷)، تهران: نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۷۶.
- ۹- تاریخچه‌ی نادرشاه، ص ۴۳.
- ۱۰- گزارش کارسیت‌ها، ص ۷۶.
- ۱۱- آرونو، م. ر. و اسرافیان، ک. ز، دولت نادرشاه افشار، ترجمه‌ی حمید مؤمنی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۲، ص ۱۸۱.
- ۱۲- دولت ندر شاه افشار، ۲۶۲.
- ۱۳- اصف، محمدحاشم، رستم‌التواریخ، تصحیح و تحشیبه: محمد مشیری، تهران: تابان، ۱۳۴۸، ص ۱۷۹.